

## دکتر الفهر، جامعه، جلسه ۸

الفهر و تد هیلدبرانت 2024 ©

در درس‌های قبلی، زمانی را صرف بررسی مضامین برجسته‌ی کتاب جامعه کردیم

و من معتقدم که این نوع رویکرد، رویکرد مناسبی برای کتاب جامعه است. جامعه بسیار چرخه‌ای است به این معنا که شما مضامین تکراری را می‌بینید که بارها و بارها در سراسر کتاب ظاهر می‌شوند. همراه با کلمات و عبارات پیش پا افتاده‌ای که باید آنها را بفهمیم تا بتوانیم معنای کل کتاب را به طور دقیق درک کنیم.

پیام آن وابسته به درک دقیق این عبارات و این مضامین است. بنابراین، رویکرد موضوعی مناسب است، اما فکر می‌کنم اگر زمانی را صرف بررسی مستقیم خود متن به شیوه‌ای خطی نکنیم، شاید این رویکرد ناقص باشد. از فصل اول تا فصل دوازدهم کتاب جامعه

بنابراین، در این سخنرانی، می‌خواهم زمانی را به شرح و بسط فصل‌های اول تا ششم اختصاص دهم. و سپس در سخنرانی بعدی، در سخنرانی آخرمان، زمانی را به شرح و بسط فصل‌های هفتم تا دوازدهم کتاب جامعه یا کهلت اختصاص خواهیم داد. شما در این شرح و بسط مداوم، مکرراً از اصطلاحاتی که در سخنرانی‌های قبلی با آنها آشنا شده‌ام، استفاده خواهیم کرد.

و بنابراین کلمات عبری، آن کلمات رایج که برای کوهلت بسیار منحصر به فرد هستند، که در الهیات و پیام را خواهیم خواند، اما باز هم، برخی از NIV کوهلت بسیار مهم هستند، ما استفاده خواهیم کرد. من ترجمه این کلمات کلیدی را اضافه خواهم کرد و کمی تفسیر همزمان با پیشرفت در این شرح و بسط مداوم انجام خواهم داد. بنابراین، جامعه، فصل اول و آیه اول

سخنان معلم، پسر داوود، پادشاه اورشلیم. و باز هم، معلم، شخصیت کهلت ماست. ضمناً، این چیزی است که فکر نمی‌کنم در سخنرانی قبلی به آن پرداخته باشم، اما عنوان عبری این کتاب کهلت است.

بنابراین، عنوان کتاب از این شخصیت کلیدی، کوهلت، گرفته شده است. کتاب «جامعه» در واقع از ترجمه یونانی سپتواجینت، ترجمه یونانی کوهلت عبری، گرفته شده است. و می‌توانید به نوعی آن حس، کلیسای یا اکسیا، یک گردهمایی، را که برخی ممکن است از مطالعاتشان در مورد الهیات عهد جدید، کلیساشناسی، و آموزه‌های کلیسا با آن آشنا باشند، درک کنید.

و بنابراین، شما این حس یک گردهمایی یا دوره‌می را دریافت می‌کنید. به یاد داشته باشید، اصطلاح یا توسط نسخه شاه جیمز به عنوان واعظ ترجمه شده است، شکل وصفی NIV که توسط معلم Kohelet است که به معنای جمع کردن یا گرد هم آوردن است. و همانطور که قبلاً اشاره، kahal، یک فعل عبری کسی است که مردم را جمع می‌کند یا مردم را برای آموزش آنها Kohelet کردم، سوال این می‌شود که آیا گرد هم می‌آورد؟ این موضوع در خاتمه فصل ۱۲ به طور ضمنی بیان شده است، اما همچنین متوجه می‌شویم که معلم کسی است که خرد را جمع‌آوری و اندوخته می‌کند.

و بنابراین، به نوعی، او هر دو است. او گردآورنده حکمت است و سپس توزیع کننده حکمت به مردم، یعنی کوهلت. ما در سراسر کتاب، هم به صورت اول شخص و هم به صورت سوم شخص به کوهلت اشاره می‌کنیم، و این، از نظر ادبی، ویژگی‌های منحصر به فردی به خوانش ما از کتاب جامعه اضافه می‌کند.

بنابراین، اینها سخنان کِهولت، واعظ، معلم است. برخی با توجه به مقدمه اینجا، او را با سلیمان، پسر داوود، پادشاه اورشلیم، یکی می‌دانند. و مطمئناً، ما یک هویت سلیمانی را با کِهولت می‌بینیم، حتی اگر سلیمان هرگز در کتاب به نام ذکر نشده باشد.

پوچی و برخی ترجمه‌ها KJV بی‌معنی، در ترجمه‌ی NIV در ترجمه‌ی ، hevel of hevels، جمله‌ی آغازین او نگاه کرده‌ایم. من مرتباً وقتی آن را در سراسر متن در ،Hevel، بی‌فایده است. و ما قبلاً به این کلمه‌ی کلیدی اینجا ببینیم، از آن استفاده خواهیم کرد.

معلم، کوهلت، کاملاً هِول، می‌گوید هِول، همه چیز هِول است. این در واقع با ضمیر تفضیلی است، و بنابراین اساساً، او از همان ابتدای کتاب اعلام و قضاوت می‌کند و زمینه را برای معضل هِول آماده می‌کند. و همانطور که قبلاً بررسی کردیم، هِول بودن به نوعی به نمادی از جهان سقوط کرده و هر چیزی که به صورت تجربی و مشاهده‌ای در یک جهان سقوط کرده رخ می‌دهد، تبدیل می‌شود.

انسان خردمند از این واقعیت که هر آنچه در اطراف خود می‌بیند و تجربه می‌کند، گویی تحت تأثیر این وضعیت سقوط کرده، این زشتی و پستی قرار دارد، بسیار آزرده خاطر است. و او قادر به حل این مشکل نیست. و بنابراین، ما قرار است در یک جستجو، در یک سفر، به او بپیوندیم، همانطور که با متن سر و کار داریم و آن را آشکار می‌کنیم.

در سوال آغازین، چیزی که من آن را یک سوال پرسشی می‌نامم نه صرفاً یک سوال بلاغی، آیه ۳. انسان از تمام زحماتی که زیر آفتاب می‌کشد چه سودی می‌برد؟ کلمه سود در اینجا کلمه عبری یترون است. من این کلمه را به عنوان راه حلی برای معضل هِول درک می‌کنم. می‌دانم که این کمی اغراق معنایی است، اما باز هم کوهلت تمایل دارد با کلماتی کارهایی انجام دهد که لزوماً در فرهنگ لغت و فرهنگ لغت پیدا نمی‌کنیم.

NIV کلمه یترون، به معنای تحت‌اللفظی‌تر، به معنای مازاد یا سود یا منفعت است، همانطور که در ترجمه اینجا می‌بینید. چیزی است که پس از آن باقی می‌ماند، و بنابراین اصطلاح سود در یک معامله کالا نوعی زمینه است. اما به نظر نمی‌رسد که کوهلت از این اصطلاح به آن معنا و در آن نوع زمینه استفاده کند.

و با توجه به اینکه ایده خوشبختی در کتاب بسیار برجسته و محوری است، به نظر می‌رسد هرچه جلوتر می‌رویم، کلمه «ایترون» به چیزی اشاره می‌کند که این معضل را حل می‌کند. چیزی که فراتر از خوشبختی این دنیا است و می‌تواند در واقع راه حلی برای مشکل سقوط زندگی ارائه دهد. اکنون ما در الهیات کتاب مقدس می‌دانیم، و همانطور که راه خود را در بقیه کتاب مقدس گسترش می‌دهیم، درمی‌یابیم که خداوند راه حلی برای خوشبختی ارائه می‌دهد.

در واقع، در فصل هشتم رومیان، می‌بینیم که پولس می‌گوید این فساد که ما در جهان کنونی تجربه می‌کنیم، پایان بازی نیست. رستگاری خلقت و البته رستگاری بشریت، یعنی خود رستگارشندگان، وجود دارد که در فصل هشتم رومیان و جاهای دیگر، به ویژه در عهد جدید، به آن پرداخته شده است. اما کوهلت لزوماً مسائل را از آن دیدگاه کاملاً وحیانی نمی‌بیند.

او صرفاً زندگی را زیر آفتاب مشاهده می‌کند، همانطور که یک حکیم خردمند ممکن است انجام دهد، و این از دیدگاهی ارتدادآمیز نیست. مطمئناً از دیدگاه یک بت‌پرست هم نیست، حداقل وقتی کتاب جامعه را می‌خوانیم، چنین نشانه‌ای نمی‌بینیم. اما این یک دیدگاه محدود است، و خود حکمت نیز محدود است زیرا حکمت توسط یک موجود فانی به کار گرفته می‌شود.

کوهلت الهی نیست، و او چیزها را آنطور که خدا می بیند نمی بیند، و همین واقعیت که او همه کارهایی را که خدا انجام می دهد نمی بیند، در واقع به این رنجش می افزاید، زیرا حل مشکل سقوط زندگی فراتر از درک او به عنوان یک انسان است. بنابراین هدف، جستجو، در واقع، جالب است، تفسیر یوجین پترسون، پیام همانطور که او کتاب جامعه را تفسیر می کند، او از کوهلت به عنوان جستجوگر یاد می کند، و او در واقع را دود ترجمه می کند. و بنابراین مقدمه او دود، دود، همه چیز دود است، جستجوگر Hevel اصطلاح می گوید.

و بنابراین ما شاهد این نوع جستجو، این سفر، که من آن را سفری خردمندانه می نامم، هستیم تا ببینیم آیا چیزی وجود دارد که این معضل، بزرگترین معضلی که تمام بشریت، تمام بشریت، تجربه می کند، و آن وضعیت فانی سقوط کرده ماست، را حل کند. پس چه بیتریم، چه سودی، چه راه حلی ممکن است از کار یک انسان، عمل او، پیدا شود؟ حال، این اصطلاح عمل در جای دیگری از عهد عتیق یافت می شود، به کار و زحمت به معنای کلی اشاره دارد، اما در اینجا در کتاب جامعه، به نظر می رسد که آن انباشت تلاشی است که در این تجربه هول که همه ما در آن زندگی می کنیم، یک دنیای سقوط کرده، انجام یا انجام می شود، تا ببینیم آیا یک عمل، یک کار، یک زحمت، نوعی تلاش، راه حلی ارائه می دهد که فراتر از قبر دوام بیاورد یا خیر. و ما متوجه می شویم که کوهلت کشف می کند که چه کم جمع کنید و چه زیاد، چه تلاش کنید و زحمت بکشید و زحمت بکشید، و چه فقط در زندگی قدم بزنید، در هر صورت، نمی توانید چیزی را با خود به گور ببرید.

در هر صورت، فراتر از این سوال آغازین، این سوال پرسشی که واقعاً جستجو یا سفر پیش روی ما را برای آنچه که کوهلت به دنبال یافتن آن است، تعیین می کند، ما یک شعر مقدماتی داریم. و بنابراین، در فصل ۱ آیات ۴ تا ۱۱، شعری در مورد ماهیت چرخه ای زندگی وجود دارد. و بنابراین، این بسیار مشاهده ای است و بسیار با نظم خلاقانه خداوند گره خورده است.

و بنابراین ما متوجه می شویم که خداوند چرخه هایی را در زندگی خلق می کند، و آن را در چرخش زمین، در فصول مختلف و غیره می بینیم، اما متوجه می شویم که این ماهیت چرخه ای هیچ نوع پایان بازی را ارائه نمی دهد. و این پایان بازی، این راه حل برای تجربه زندگی است که همه ما معمولاً در یک دنیای سقوط کرده داریم، که به نظر می رسد کوهلت به دنبال آن است، چیزی که او به دنبال کشف آن است. و او از همان ابتدای کتاب متوجه می شود که ماهیت چرخه ای زندگی از زمان خلقت به ما می گوید که واقعاً قرار نیست راه حلی برای معضل وضعیت سقوط کرده زندگی پیدا کنیم.

به عبارت دیگر، وقتی خدا در فصل سوم سفر پیدایش، جهان را در هبوط نفرین کرد، ما به نوعی در یک روال گیر افتادیم. و ما تا زمان وحی و رستگاری که در خلقت آسمانها و زمین جدید رخ می دهد، از این روال خارج نخواهیم شد. و من البته فراتر از آنچه کوهلت با گفتن این حرف به ما می گوید، می روم، اما به نظر می رسد تجربه فعلی چرخه های طبیعت و چرخه های زندگی، نشان دهنده نوعی حس سنگینی است که ما بدون راه حل طبیعی برای بیرون، راه حلی برای معضل هول، تجربه می کنیم.

نسل ها می آیند و نسل ها می روند، اما زمین تا ابد پابرجاست. خورشید طلوع می کند و غروب می کند و به جایی که طلوع کرده است، می شتابد. باد به جنوب می وزد و به شمال می پیچد.

دور خود می چرخد و می چرخد، و همیشه به مسیر خود باز می گردد. و بنابراین آن حس چرخه ای در این شعر نفوذ می کند. همه جویبارها به دریا می ریزند، با این حال دریا هرگز پر نمی شود.

به جایی که جویبارها از آنجا می‌آیند، دوباره به آنجا برمی‌گردند. به نظر من او شاید در اینجا نه تنها به طبیعت اشاره می‌کند، بلکه طبیعت تقریباً نمایانگر چیزی است که ما در شرایط فانی، از خاک به خاک می‌یابیم. تولدی جدید فرا می‌رسد، اما آن تولد نیز به سمت گور می‌رود.

و سپس نسل دیگری می‌آید، فقط برای اینکه به نسل بعدی منتقل شود. اما یک نسل نمی‌داند نسل بعدی قرار است درگیر چه چیزی شود. و این باعث ناامیدی مرد خردمند می‌شود زیرا هیچ میراث ماندگاری وجود ندارد که انسان بتواند فراتر از سال‌های فانی خود به جا بگذارد.

همه چیز برای انسان خردمندی که این را می‌داند، خسته‌کننده است، بیش از آنچه بتوان گفت. چشم هرگز از دیدن سیر نمی‌شود و گوش هرگز از شنیدن سیر نمی‌شود. و بنابراین حتی در سطح فردی، و ما بعداً در فصل‌های ۴ و ۵ شاهد به‌کارگیری برخی از این موارد از دریچه خرد خواهیم بود، به‌ویژه کوهلت متوجه می‌شود که انسان به دنبال ثروت و گنج زیادی است و آن را جمع‌آوری می‌کند، و حتی به اندازه کافی ندارد.

حتی اگر او به زبان مدرن ما میلیون‌ها و میلیاردها دلار به دست آورد، ممکن است هرگز از کار دستانش راضی نباشد. و یک میلیارد هم باید به گور برود. و بنابراین، کوهلت بعداً جمع‌آوری گنج صرفاً به خاطر گنج را حماقت محض خواهد دانست.

آنچه بوده است، دوباره خواهد بود، دوباره به ماهیت چرخه‌ای زندگی و حتی تاریخ اشاره می‌کند. تاریخ تمایل به تکرار خود دارد، نه فقط طبیعت. آنچه انجام شده است، دوباره انجام خواهد شد.

هیچ چیز جدیدی زیر آفتاب وجود ندارد. و بنابراین، این عبارت‌پردازی زیر آفتاب که ما در طول کتاب مرتباً با آن مواجه خواهیم شد، در واقع صرفاً یک موضوع مربوط به دیدگاه است. لزوماً زندگی از دیدگاه یک فرد سقوط کرده در حالت ارتداد نیست، بلکه از دیدگاهی فانی یا افقی است.

انسان خردمند تنها تا حدی قادر به دیدن است که زندگی را زیر نور خورشید مشاهده می‌کند و آن را به عنوان یک موجود فانی تجربه می‌کند. آیا چیزی وجود دارد که بتوان گفت، ببین، این چیز جدیدی است؟ حال دوباره، می‌خواهیم مراقب باشیم که این را در هر جنبه‌ای از زندگی تفسیر نکنیم.

دوربین فیلمبرداری که الان دارم در موردش صحبت می‌کنم در زمان کوهلت وجود نداشت. از یک جهت این چیز جدیدی است. آیفون، آپد، تلفن‌های همراه و چیزهای مدرنی که ما تجربه می‌کنیم، از یک جهت چیزهای جدیدی هستند.

اما کوهلت صرفاً می‌گوید که زندگی هم از نظر تاریخی و هم به طور طبیعی تمایل به تکرار خود دارد، و هیچ چیزی وجود ندارد که نوعی تغییر از وضعیت فانی سقوط کرده‌ای که زمین در فصل سوم پیدایش به آن نفرین شده بود، ایجاد کند. هیچ یادی از انسان‌های گذشته وجود ندارد. اتفاقاً، این موضوع به یک موتیف کوچک در کتاب جامعه تبدیل می‌شود، این ایده که هیچ میراث ماندگاری وجود ندارد، حتی از خردمندان و ثروتمندان. و حتی کسانی که هنوز نیامده‌اند توسط کسانی که می‌آیند به یاد آورده نخواهند شد، و بنابراین این چیز پی‌میراث ماندنی، مدام تکرار می‌شود.

پس از شعر آغازین اینجا که وضعیت چرخه‌ای نو-یترون را که در این جهان می‌یابیم، تثبیت می‌کند، کهلت از زبان اول شخص سخن می‌گوید و با فصاحت تمام در مورد صلاحیت‌های خود برای انجام این سفر سخن می‌گوید تا ببیند آیا راه حلی، یا تیرونی برای وضعیت هبل وجود دارد یا خیر. من، کهلت، پادشاه اسرائیل در اورشلیم بودم. خود را وقف مطالعه و کاوش با خرد در مورد هر آنچه که زیر آسمان انجام می‌شود، کردم.

ضمناً، تغییر اینجا به «زیر آفتاب» چیزی بیش از یک تغییر ادبی نیست. من فکر نمی‌کنم این دیدگاه متفاوتی از دیدگاه «زیر آفتاب» در اینجا باشد. توجه داشته باشید که کوهلت قصد دارد این موضوع را از دریچه خرد جستجو و بررسی کند، و ما متوجه خواهیم شد که این تأیید چندین بار در بخش بعدی کتاب مقدس، در بخش بعدی آیات تکرار شده است.

همچنین در اینجا متوجه می‌شویم که سفر او برای یافتن بیرون به یک وسواس تبدیل می‌شود. او خودش را وقف این کار می‌کند. او به طور منحصر به فردی واجد شرایط است و بسیار هدفمند عمل می‌کند.

او در کاری که اینجا دنبال انجام آن است، بسیار هدفمند است. چه بار سنگینی که خدا بر دوش انسان‌ها گذاشته است. ما این کلمه «بار» را در سخنرانی قبلی بررسی کردیم.

چندین بار در سراسر کتاب جامعه یافت می‌شود. در واقع، متوجه inyon است و inyon این کلمه عبری به Amal، بسیار شبیه به Yitron بسیار شبیه به Hebel، بسیار شبیه به inyon می‌شویم که این ایده در اینجا از آن استفاده Kohelet معنای کار یا زحمت، باید به شیوه منحصر به فردی که به نظر می‌رسد می‌کند، درک شود. این فقط باری بر دوش فرد نیست، مانند کاری که در یک مزرعه ممکن است به همراه داشته باشد، بلکه نوعی حس است که در آن انسان موظف است پیدا کند، یا شاید بتواند پیدا کند و کشف کند و کاوش کند، اما در نهایت قادر نیست، از طریق به کارگیری خرد، به یک راه حل واقعی برسد.

و باز هم، همه اینها بر روی مسئله، مشکل سنگینی زندگی متمرکز است. انسان فانی است، و با این حال تشخیص می‌دهد که چیزی فراتر از او وجود دارد، اما قادر به درک آن نیست. او قادر به حل آن و تسلط بر آن نیست.

و بنابراین، برای انسان خردمند، ناتوانی در رسیدن به انتهای خط، یک سرخوردگی است. این به بار سنگینی تبدیل می‌شود که بر دوش انسان گذاشته شده است. من همه کارهایی را که زیر آسمان انجام می‌شود دیده‌ام.

همه آنها بی‌معنی هستند، یا هبل، به دنبال باد دودیدن. حال عبارت همراه هبل که به طور مکرر، به ویژه در می‌یابیم، ایده دنبال کردن یا چنگ زدن به باد است، ret ruach، فصل‌های اول تا چهارم کتاب جامعه حال، هبل، همانطور که در سخنرانی قبلی بررسی کردیم، به معنای واقعی کلمه به معنای مه یا بخار است.

چیزی است که زودگذر است. چیزی است که گذرا است. به شیوهی منحصر به فردی که کوهلت از این اصطلاح استفاده می‌کند، گاهی اوقات به چیزی تبدیل می‌شود که بیهوده یا عبث است، و بنابراین ترجمه‌ی کینگ جیمز، پوچی باطل‌هاست، و اغلب این کلمه را ۳۸ بار در کتاب هبل خواهید یافت که در برخی ترجمه‌ها به پوچی یا بطلت ترجمه شده است.

و بنابراین، وقتی چیزی را می‌بینید که به عنوان چنگ زدن به باد توصیف می‌شود، واقعاً حس پوچی را در آنجا تجربه می‌کنید، زیرا گرفتن باد و عقب کشیدن آن غیرممکن است. شما نمی‌توانید آن را بیرون بیاورید یا در دستان خود قرار دهید. نمی‌توانید باد را کنترل کنید.

و کوهلت اذعان می‌کند که هبل بودن زندگی و اسرار زندگی، قابل درک نیستند. به نوعی، طعنه‌آمیز است که از طریق به کارگیری خرد، در نهایت خرد، هبل است، در حل معضل هبل. و بنابراین از این نظر، تمام این دستاوردها و تمام خردی که انسان ممکن است بتواند ارائه دهد، هیچ کدام از اینها نتوانسته مشکل، مشکل هبل بودن، را حل کند.

چیزی که کج است را نمی‌توان صاف کرد. چیزی که کم است را نمی‌توان شمرد. این فقط یک ضرب‌المثل است، اما ضرب‌المثلی است که معضلی را که کوهلت اینجا با آن دست و پنجه نرم می‌کند، توصیف می‌کند.

به عبارت دیگر، انسان قادر نیست آنچه را که خدا کج کرده است، صاف کند. انسان قادر نیست به چیزی که خدا در نظر داشته یا آن را فاقد آن قرار داده است، چیزی بیفزاید. به عبارت دیگر، خرد انسان در نهایت قادر نیست آنچه را که خدا خواسته است باشد، حل کند یا فراتر از آن حرکت کند.

با خودم فکر کردم، بین، من بیشتر از هر کسی که قبل از من بر اورشلیم حکومت کرده، رشد و حکمت داشته‌ام. در یکی از سخنرانی‌های قبلی متوجه شدیم که به نظر می‌رسد این جمله برای سلیمان تا حدودی ناشیانه است. باز هم، این موضوع هویت سلیمانی را در اینجا رد نمی‌کند، اما جالب است که قبل از سلیمان فقط یک پادشاه بر اورشلیم سلطنت کرده است و آن داوود بوده است.

و بنابراین، این نوع اظهار نظر، ناخوشایند به نظر می‌رسد، اگرچه سلیمان می‌توانست، صادقانه بگویم، فقط از زبان عالی و اغراق‌آمیز در اینجا استفاده کند تا صرفاً بر این واقعیت تأکید کند که او تا حد امکان یا به اندازه هر انسانی خردمند بوده است، و او منحصرأ واجد شرایط انجام این جستجو یا این سفر بوده است. من حکمت و دانش زیادی را تجربه کرده‌ام، و البته، این را در روایت‌های سلیمان در اول پادشاهان ۱۱-۳ می‌بینیم. سپس خودم را وقف درک حکمت و همچنین جنون و حماقت کردم.

حالا این تا حدودی دشوار است، درست است؟ چون می‌بینیم که کوهلت این واقعیت را تأیید می‌کند که تلاشی که انجام داده از دریچه‌ی خرد صورت گرفته است. او از دریچه‌ی خرد است که این چیزهایی را که به عنوان «هول» توصیف می‌شوند، بررسی می‌کند و به دنبال یافتن راه‌حلی برای مشکل «هول» است. اما در این فرآیند، او از هیچ تلاشی فروگذار نخواهد کرد.

او همچنین بررسی خواهد کرد که آیا حماقت و دیوانگی، به نوعی معادل حماقت هستند یا خیر، در واقع در اینجا نقطه مقابل خرد است. اگر خرد نتواند راه حلی برای معضل هول ارائه دهد، شاید عکس آن باشد. شاید حماقت و دیوانگی چیزی را فراهم کنند که انسان بتواند آن را ارائه دهد.

و در نهایت این سوال مطرح می‌شود که در یک دنیای سقوط کرده، آیا دنبال کردن حماقت و دیوانگی کار بهتری است؟ کوهلت در نهایت خواهد گفت نه. او خواهد گفت مردی که در حماقت قدم می‌زند مانند مردی است که در تاریکی راه می‌رود. او روی چیزها می‌لغزد.

او قادر به دستیابی نیست و نمی‌تواند... به عبارت دیگر، خواهید دید که حماقت به معنای مثبتی در سراسر کتاب جامعه پذیرفته نشده است. اما شخصیت کوهلت ما در اینجا، در بخش‌های زندگینامه‌ای فصل‌های اول و دوم، می‌گوید، هی، من همه چیز را بررسی کرده‌ام. به اصطلاح، زیر هر سنگی را گشته‌ام.

و من دریافته‌ام که هیچ‌کدام از این‌ها نمی‌تواند راه حلی برای معضل وضعیت سقوط کرده‌ی زندگی ارائه دهد. بنابراین، او خود را وقف درک خرد و همچنین جنون و حماقت می‌کند. ضمناً، از طریق خرد است که او جنون و حماقت را مشاهده و تجربه می‌کند و حتی با آن لاس می‌زند.

بنابراین، او دوباره از دریچه‌ی خرد نگاه می‌کند، در حالی که جنون و حماقت را از دریچه‌ی خرد بررسی می‌کند. اما من فهمیدم که این نیز دوییدن به دنبال باد است. چیزی است که نمی‌توان آن را درک کرد.

زیرا با خرد زیاد، اندوه زیاد نیز همراه است. هر چه دانش بیشتر، اندوه بیشتر. و این لزوماً به این معنی نیست که خرد بد است یا اینکه خرد لزوماً شما را به یک بدبین بزرگ تبدیل می‌کند.

اما او صرفاً می‌گوید هر چه عاقل‌تر می‌شود، بیشتر متوجه می‌شود که این موضوع قابل درک نیست. این موضوع قابل حل نیست. انگار حرف‌های دانشمندان در زمینه‌های مختلف را می‌شنوید

آنها در مورد این صحبت می‌کنند که هر چه بیشتر بدانی، بیشتر متوجه می‌شوی که نمی‌دانی. و بنابراین ما گاهی اوقات در میان دانشجویان دانشگاه در مورد دانشجویان سال اولی صحبت می‌کنیم که وارد می‌شوند و طوری رفتار می‌کنند که انگار همه چیز را می‌دانند. و تا زمانی که فارغ‌التحصیل می‌شوند، متوجه می‌شوند که هنوز چقدر راه در پیش دارند.

و بنابراین، مرد خردمند می‌گوید، وقتی خرد می‌اندوزم، در واقع از طریق خردم کشف کرده‌ام که چقدر کم از جهان و نحوه کارکرد چیزها می‌دانم. و متوجه می‌شوم که این چیزها در نهایت چقدر ناشناخته هستند. و بنابراین این برای او غم و اندوه و رنج بیشتری به همراه می‌آورد.

ما این نوع درون‌مایه را بعداً در کتاب نیز خواهیم دید. در ادامه‌ی خط فکری زندگی‌نامه‌ای، در قلبم فکر کردم، حالا بیا تا تو را با لذت آزمایش کنم تا بفهمم چه چیزی خوب است. دوباره، از طریق خرد، لذت را آزمایش می‌کند، جنون را آزمایش می‌کند، حماقت را آزمایش می‌کند.

اما آن هم مسخره از آب درآمد. به عبارت دیگر، لذت، دیوانگی، حماقت، همه این چیزها، آنها هم نتوانستند چیزی فراتر از تجربه فعلی ارائه دهند. گفتم، خنده احمقانه است.

در واقع، بعدها، وقتی با خرد، ضرب‌المثل‌های مختلف در مورد چگونگی یافتن مزیت در دنیای سقوط کرده را بررسی می‌کند، متوجه می‌شود که خنده و دنبال کردن حماقت، در نهایت مانند صدای خش‌خش‌ها است. فقط سر و صدا است، چیزی فراتر از سر و صدا نیست. و لذت چه کاری انجام می‌دهد؟ سعی کردم خودم را با شراب شاد کنم و حماقت را در آغوش بگیرم، در حالی که ذهنم هنوز با خرد مرا هدایت می‌کرد.

باز هم، کوهلت همه چیزهای ممکن را تجربه می‌کند تا بفهمد آیا چیزی برای ارائه راه حل در این سفر وجود دارد یا خیر. من می‌خواستم ببینم چه کاری برای مردان در زیر آسمان ارزشمند است که انجام دهند. باز هم گونه دیگری از عبارت‌پردازی زیر آفتاب.

اینجا اینطور نیست که انگار از آسمان به پایین نگاه می‌کند، اینطور نیست که انگار در این عبارت از طریق خداترسی یا تقدس چیزی را دنبال می‌کند، در حالی که در جای دیگر چیزی را از دیدگاه دنیوی ارتدادآمیز، دنبال می‌کند. او فقط به سادگی می‌گوید که من همه چیز را اینجا، زیر آفتاب یا زیر آسمان، اساساً مترادف در طول چند روز زندگی آنها بررسی می‌کنم. و بنابراین، ماهیت گذرای یک وجود زمینی، یک وجود فانی، در اینجا، چند روز زندگی آنها برجسته می‌شود.

من پروژه‌های بزرگی را انجام دادم. برای خودم خانه ساختم و تاکستان غرس کردم. باغ‌ها و پارک‌ها را ساختم. و انواع درختان میوه را در آنها کاشتم.

ما از دوران باستان می‌دانیم که پادشاهان و اشراف جهان باستان از ساختن پارک‌ها و باغ‌ها و چیزهایی از این قبیل لذت زیادی می‌بردند. این کار به نوعی عظمت و بزرگی آنها را به عنوان پادشاه نشان می‌داد. من مخازن آب را طوری ساختم که درختان سرسبز در آنها رشد کنند و به این ترتیب کوهلت توانست بر آبراه‌ها برای آبیاری شهرها تسلط پیدا کند.

من برده‌های مرد و زن خریدم و برده‌های دیگری هم داشتم که در خانه‌ام به دنیا آمده بودند، بنابراین او مرد ثروتمندی بود. این باعث می‌شود به ایوب فکر کنم. در مقدمه کتاب ایوب، ایوب به عنوان بزرگترین مرد شرق توصیف شده است.

و سپس به توصیف گله‌ها و رمه‌های او می‌پردازد. در دنیای باستان، جمع‌آوری این نوع چیزها نشان دهنده عظمت یک مرد بود. من همچنین گله‌ها و رمه‌های بیشتری نسبت به هر کس دیگری در اورشلیم قبل از خودم داشتم.

من برای خودم و گنجینه پادشاهان و ایالت‌ها نقره و طلا جمع‌آوری کردم. من خوانندگان زن و مرد و همچنین یک حرمسرا به دست آوردم. حالا جالب است که بسیاری از مردم کلمه حرمسرا را اینجا می‌خوانند و البته ما به سلیمان فکر می‌کنیم، ما به حدود ۷۰۰ همسر و ۳۰۰ صبیغه فکر می‌کنیم و می‌گوییم، بله، اگر این سلیمان باشد، حرمسرا منطقی است.

راستش یه جورایی جالبه. کلمه حرمسرا در واقع کلمه‌ایه که فقط یه بار در کتاب مقدس عبری اومده. و وقتی بهش فکر می‌کنی، اگه فقط یه کلمه داشته باشی که یه بار در کتاب مقدس عبری اومده باشه، و لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های لغت رو به خاطر بیاری، اونا از آسمان نازل نشده‌ن، و بنابراین محققان سعی می‌کنن با این موضوع که این کلمه دقیقاً پشت کلمه حرمسرا چه معنایی می‌تونه داشته باشه، کلنجار برن، و می‌بینی که ترجمه‌ها به جهات مختلفی می‌رن.

بعضی از ترجمه‌ها در واقع این را «صندوقچه‌های گنج» ترجمه می‌کنند، یا به عبارت دیگر، نوعی انباشت ثروت. و بنابراین، این لزوماً به این معنی نیست که کوهلت همه این زنان را داشته است، و او نوعی تلاش لذت‌جویانه برای لذت را دنبال می‌کند. منظورم این است که به نوعی متن اینجا انباشت همه این چیزها را توصیف می‌کند، و او قطعاً به دنبال لذت و حماقت و دیوانگی بود تا ببیند آیا هیچ نوعی ارزش پایدار به همراه دارد یا خیر.

اما من زیاد به مفهوم حرمسرا در اینجا توجه نمی‌کنم. اما شاید منظور حرمسرا باشد. مطمئناً بزرگترین مردان شرق یا پادشاهان جهان باستان حرمسراهایی برای خود جمع می‌کردند، بنابراین این موضوع خیلی هم دور از ذهن به نظر نمی‌رسد.

لذات دل آدمیان، گنجینه‌ها و ثروت، و همچنین حرمسراها، را می‌توان به این شکل توصیف کرد. من از هر کس دیگری در اورشلیم پیش از خود، بسیار بزرگتر شدم. در تمام این موارد، خرد من با من ماند.

و بنابراین، به نظر می‌رسد که کوهلت می‌گوید، جالب است که من همه چیز را به دست آورده‌ام، و من به طور منحصر به فردی واجد شرایط هستم تا بررسی کنم که آیا چیزی وجود دارد که بتواند نوعی میراث ماندگار فراتر از عظمت ارائه دهد. هر چیزی که بتواند راه‌حلی برای مشکل سقوط یا سنگینی زندگی ارائه دهد. من همه این‌ها را با خرد بررسی می‌کنم، در حالی که خودم را از طریق جمع‌آوری چیزهای بزرگی که توانسته‌ام در زندگی‌ام به دست بیاورم و به آنها دست یابم، بررسی و تجربه می‌کنم.

و بنابراین، دوباره، کوهلت هم در خرد و هم در ثروت، منحصر به فرد است. من از هیچ چیز که چشمانم آرزویش را داشتند، دریغ نکردم. از هیچ لذتی در قلبم دریغ نکردم.

باز هم، او هیچ چیز را نادیده نمی‌گذارد. قلب من از تمام کارهایی لذت می‌برد، و این پاداش زحماتم بود. با این حال، وقتی به تمام کارهایی که با دستانتان انجام داده بودم و آنچه برای رسیدن به آنها زحمت کشیده بودم، نگاه کردم، همه چیز پوچ و بی‌معنی بود، مانند دوییدن به دنبال باد.

هیچ چیزی به دست نیامد، هیچ ایترونی زیر آفتاب یافت نشد. و بنابراین واقعاً به نظر می‌رسد که فصل ۲ و آیه ۱۱ در اینجا در کنار فصل ۱ و آیه ۳ قرار می‌گیرد یا با آن همراه می‌شود. در فصل ۱ و آیه ۳، کوهلت می‌پرسد، چه ایترونی زیر آفتاب یافت می‌شود؟ و کوهلت پس از جمع‌آوری همه این چیزها و کاوش از طریق خرد، جنون و حماقت، لذت و جمع‌آوری ثروت فراوان، متوجه می‌شود که در این میان، هیچ ایترونی یافت نمی‌شود. بنابراین، او ادامه می‌دهد

افکارم را معطوف به بررسی خرد، و همچنین جنون و حماقت می‌کنم، که دوباره به فصل ۱ و آیه ۷ برمی‌گردد. جانشین پادشاه چه کار بیشتری می‌تواند انجام دهد جز آنچه که قبلاً انجام شده است؟ کمی شما را به یاد شعری در مورد ماهیت چرخه‌ای زندگی، فصل ۱ و آیه ۹ می‌اندازد. من دیدم که خرد بهتر از حماقت است، همانطور که نور بهتر از تاریکی است. حالا او به دنبال یافتن آنچه در زندگی ارزشمند است، بود. بعداً خواهیم دید که کوهلت نه تنها به دنبال ایترون خواهد بود، در نهایت ایترون در کتاب جامعه یافت نمی‌شود، بلکه او به دنبال یافتن آنچه که توو، آنچه بهتر است، است.

و در اینجا اولین نگاه اجمالی به نوعی الهیات برتر از الهیات، یعنی الهیات حکمت، در کتاب جامعه را می‌بینیم او در حالی که مزایای هر دو را بررسی می‌کند، در می‌یابد که حکمت بهتر از حماقت است. او دریافت که حکمت بهتر از حماقت است، همانطور که نور بهتر از تاریکی است.

مرد خردمند چشم در سر دارد در حالی که احمق در تاریکی قدم می‌زند. اما من متوجه شدم که سرنوشت یکسانی هر دو را فرا می‌گیرد و آن مرگ است. ما اجتناب‌ناپذیری مرگ را به عنوان یک بن‌مایه برجسته پیش از این در سخنرانی قبلی بررسی کردیم و در اینجا نگاهی اجمالی به اجتناب‌ناپذیری مرگی که بارها و بارها در سراسر کتاب تکرار می‌شود، می‌اندازیم.

به عبارت دیگر، خرد در اینجا و اکنون بهتر است، اما مشکل این است که خرد هنوز هیچ یتیرون پایداری ارائه نمی‌دهد. به عبارت دیگر، خرد قرار است توسط یکسان‌کننده‌ی بزرگ همه چیز، یعنی مرگ، به نوعی متعادل شود. و بنابراین، هم نادان و هم خردمند باید بمیرند.

سپس در دلم فکر کردم، و به هر حال، ما این‌ها را به معنای ادبی، سخنرانی‌های تأملی می‌نامیم، سرنوشت احمق‌ها مرا نیز فرا خواهد گرفت. پس با خردمند بودن چه سودی می‌برم؟ در خرد چیزی به نام ایترون یافت نمی‌شود. در دلم گفتم، این نیز خردمندی است.

و ضمناً، ایده‌ی «خوب بودن» اغلب حال و هوای قضاوت به خود می‌گیرد، و بنابراین انگار کوهلت می‌گوید من خوبی را مشاهده می‌کنم و آن را به عنوان خوبی اعلام می‌کنم. به عبارت دیگر، این بار معنایی منفی وجود دارد که با بسیاری از کیفرخواست‌ها علیه زندگی در یک دنیای سقوط کرده همراه است. آنها به عنوان خوبی اعلام می‌شوند.

زیرا مرد خردمند، مانند نادان، دیری نخواهد پایید که به یاد آورده شود. این ما را به یاد فصل ۱ در آیه ۱۱ می‌اندازد، جایی که اگرچه هیچ یادی از مردان گذشته نیست، اما آیندگان نیز آنها را به یاد نخواهند آورد. و بنابراین، او خود را تکرار می‌کند.

همان ماهیت چرخه‌ای تکرار که در کتاب جامعه می‌یابیم، از ویژگی‌های این کتاب است. زیرا خردمند، مانند نادان، دیری نخواهد پایید که به یاد آورده شود. در روزهای آینده، هر دو فراموش خواهند شد.

مانند احمق، انسان خردمند نیز باید بمیرد. اجتناب ناپذیری مرگ. و بنابراین کوهلت پس از مشاهده و تجربه و تأمل در این چیزها اعلام می‌کند، می‌گوید، بنابراین من از زندگی متنفر بودم.

طبیعتاً وقتی کسی این را می‌خواند، فکر می‌کند، خب، این واقعاً بدبینانه است، اینطور نیست؟ اما باید به خاطر داشته باشید که در راستای استدلال کوهلت، او صرفاً ناراحتی خود را ابراز می‌کند. او یک فرزانه خردمند است که در مورد این چیزها فکر می‌کند و این او را آزار می‌دهد. او را ناامید می‌کند.

کوهلت در مواجهه با این دوراهی، احساس اضطراب و نگرانی زیادی دارد، و من فکر می‌کنم «دوراهی» کلمه مناسبی برای زندگی در جهانی سقوط کرده است، جایی که خرد ناتوان است. خرد قادر به درک چیزی نیست که راه حلی پایدار ارائه دهد. بنابراین، او از زندگی متنفر است، من از زندگی متنفر بودم، شاید اینجا کمی اغراق آمیز باشد، اما باز هم در راستای بحث، به یاد داشته باشید که کوهلت فقط نمی‌گوید که من یک دلال مرگ هستم، من فقط از آنچه اینجا می‌بینم ناامید شده‌ام، زیرا کاری که زیر آفتاب انجام می‌شود برای من دردناک بود.

در نهایت نتوانست چیزی جمع‌آوری کند که راه حلی ارائه دهد. همه چیز مزخرف است، همه چیز مزخرف است. تلاشی که برای پیگیری این چیزها انجام می‌شود و صرف می‌شود، دوییدن دنبال باد است.

روآخ، دوباره، دنبال باد دوییدن. از تمام چیزهایی که زیر آفتاب برایشان چرخیده بودم متنفر بودم، زیرا باید آنها را برای کسی که پس از من می‌آید، بگذارم. این مضمون را در انتهای شعر چرخه‌های زندگی دیدیم.

کسی که از راه برسد و بعداً کوهلت بگوید، این شخص می‌تواند یک احمق باشد. چه کسی می‌داند که او یک احمق خواهد بود یا یک مرد عاقل، با این حال او بر تمام کارهایی که من تلاش و مهارت خود را در زیر آفتاب صرف آنها کرده‌ام، کنترل خواهد داشت. این هم یک معجزه است.

به عبارت دیگر، من کار می‌کنم و زحمت می‌کشم، تلاش می‌کنم، و این تلاش هیچ پایانی ندارد، و با این حال نمی‌توانم چیزی از آن را با خود ببرم و ممکن است آن را برای کسی بگذارم که احمق است، کسی که آن را هدر می‌دهد و حماقت می‌کند. بنابراین، قلبم شروع به ناامیدی کرد، به همین دلیل است که او از زندگی، از تمام زحمات طاقت‌فرسای من در زیر آفتاب، متنفر است. زیرا یک مرد ممکن است کار خود را با خرد دانش و مهارت انجام دهد، و سپس باید همه چیز را به کسی واگذار کند، تمام دارایی او به کسی که برای آن زحمت نکشیده است.

این نیز بدشانسی بزرگی است. و بنابراین، هیچ زحمت و دستاوردی فراتر از گور نمی‌رود، و ممکن است پس از آمدن و رفتن، واقعاً بر باد برود. انسان در ازای این همه رنج و تلاش طاقت‌فرسا که زیر آفتاب برایش زحمت می‌کشد، چه چیزی به دست می‌آورد؟ تمام روزهایش، کار و عملش، درد و رنج است.

حتی شب‌ها هم ذهنش آرام نمی‌گیرد، بنابراین استرسش تا پاسی از شب و حتی تا زمان خواب ادامه دارد. این هم لذت‌بخش است. و بنابراین، با توجه به زحماتش، کوهلت تصمیم می‌گیرد چیزی خوب، چیزی بهتر پیدا کند.

و اینجا در آیه ۲۴، اولین بخش از ترجیع‌بند «از زندگی لذت ببرید» را آغاز می‌کنیم. مرد خردمند ما مشاهده می‌کند که هیچ کاری بهتر از این نیست که انسان بخورد و بنوشد و از کارش رضایت پیدا کند. من این را نیز از جانب خدا می‌بینم.

زیرا بدون او چه کسی می‌تواند غذا بخورد یا لذت ببرد؟ و ما در سراسر کتاب «از زندگی لذت ببر» شاهد تکرارهایی خواهیم بود که کوهلت اذعان می‌کند که چیزهای خوب از دست خدا می‌آیند. من اینها را به عنوان فیض توصیف می‌کنم، آن حکمتی که یک مرد خردمند قادر به تشخیص و حتی استنتاج آن است، با درک اینکه همه این تلاش‌های مشتاقانه و همه این زحمت و کار، که در نهایت قادر به تولید چیزی نیست، نباید دنبال انسان باشد، بلکه باید دریافت هدایای رایج یا منظمی باشد که خدا در یک دنیای سقوط کرده فراهم می‌کند. بنابراین، من این را نیز از دست خدا می‌بینم.

خداوند به کسی که او را خشنود می‌کند، حکمت، دانش و خوشبختی می‌دهد، اما به گناهکار، وظیفه جمع‌آوری و ذخیره ثروت را می‌دهد تا آن را به کسی که خدا را خشنود می‌کند، تحویل دهد. این هم هبل است، دنبال باد دوییدن، درست است؟ روآخ. بنابراین، هیچ محصول کار و زحمتی وجود ندارد که فراتر از قبر باشد، اما در اینجا و اکنون، انسان ظرفیت دریافت لذتی را دارد که خداوند به عنوان هدیه‌ای به او می‌دهد.

بنابراین، حتی در میان این همه اضطراب و رنج و سوگواری، کوهلت چیزی را پیدا می‌کند که با این وجود بهتر است، چیزی که خوب است. و ما این نوع تفکر را در سراسر کتاب با جزئیات بیشتر و گسترده‌تر خواهیم یافت. اکنون فصل ۳ با یک شعر، یک شعر بسیار جالب، شعری در مورد زمان آغاز می‌شود.

زمان در سراسر کتاب جامعه به یک موضوع فرعی تبدیل می‌شود، و ما شاهد تکرار مسائلی خواهیم بود که در مورد زمان در فصل ۳ مطرح شده‌اند، و دوباره در فصل ۸ تکرار می‌شوند. فصل ۳ با جمله‌ای آغاز است، یک عبارت که با فصل ۳ در آیه ۱۷ به پایان «inclusio» می‌شود که به اعتقاد من مقدمه‌ی یک می‌رسد. و این موضوع زمان، مفهومی بسیار انعطاف‌پذیر است که به نظر می‌رسد فعالیت خدا و همچنین فعالیت انسان را در تلاش انسان برای عبور از دنیای سقوط کرده و اغلب چالش‌برانگیز، منعکس می‌کند. و بنابراین، در آغاز فصل ۳، برای هر چیزی زمانی و برای هر فعالیتی در زیر آسمان، فصلی وجود دارد.

و آنچه در ادامه می‌آید، مجموعه‌ای از جفت‌های دوتایی به شیوه‌ای موازی با نوعی آرایش کبایستیک در آیات تا ۸ است. زمانی برای زاده شدن و زمانی برای مردن، زمانی برای کاشتن و زمانی برای ریشه‌کن کردن، زمانی ۲ برای کشتن و زمانی برای شفا دادن، زمانی برای ویران کردن، و زمانی برای ساختن. زمانی برای کشتن موازی‌ها با زمانی برای ویران کردن، زمانی برای التیام موازی‌ها با زمانی برای ساختن. زمانی برای گریه کردن و زمانی برای خندیدن، زمانی برای سوگواری کردن، و زمانی برای رقصیدن.

بنابراین به نظر می‌رسد در آیه ۴ بین خطوط موازی نوعی تشدید وجود دارد. گریه و سوگواری کنید، بخندید و برقصید. زمانی برای پراکنده کردن سنگ‌ها و زمانی برای جمع کردن آنها، زمانی برای در آغوش گرفتن و زمانی برای خودداری.

حال، این موضوع پخش کردن سنگ و جمع‌آوری سنگ می‌تواند حسن تعبیر باشد، می‌تواند نوعی اصطلاح باشد، شاید در مورد فعالیت جنسی. به نظر می‌رسد این با زمانی برای در آغوش گرفتن و زمانی برای خودداری کردن موازی است. برخی دیگر معتقدند که پخش کردن سنگ و جمع‌آوری سنگ صرفاً به نوعی فعالیت در زمینه جنگ و مواردی از این دست در جهان باستان اشاره دارد.

یک ارتش فاتح وارد می‌شد و سنگ‌ها را در مزارع می‌پاشید یا شاید موضوع، پراکنده کردن سنگ‌ها و تخریب استحکامات و چیزهایی از این قبیل بود. البته مشکل این است که به نظر نمی‌رسد بتوان بین پذیرش و خودداری، توازی معقولی قائل شد، مگر اینکه با نوعی پذیرش سروکار داشته باشیم که در آن ممکن است معاهده‌ای یا نوعی توافق صلح وجود داشته باشد. اما این موضوع، مانند بسیاری از چیزهای موجود در کتاب جامعه، نسبتاً مبهم است.

زمانی برای جستجو و زمانی رها کردن، زمانی برای نگه داشتن و زمانی برای دور انداختن. و بنابراین دوباره، ترتیبی موازی بین جستجو و نگه داشتن و دور انداختن و رها کردن، زمانی برای پاره کردن و زمانی برای تعمیر زمانی برای سکوت و زمانی برای صحبت کردن، پیدا می‌کنیم. و بنابراین، پاره کردن و تعمیر کردن در اینجا ممکن است با توجه به تشابه سکوت و صحبت کردن، ارتباطی با روابط در اینجا داشته باشد.

زمانی برای عشق ورزیدن و زمانی برای نفرت ورزیدن، زمانی برای جنگ و زمانی برای صلح. و بنابراین در سخنرانی قبلی که به شعری در مورد زمان پرداخت، دیدیم که زمان مفهومی بسیار انعطاف‌پذیر است. ممکن است به یک دوره زمانی به عنوان یک نقطه در زمان، به عبارت دیگر، یک تاریخ خاص، شاید حتی یک زمان خاص از روز اشاره کنیم، یا ممکن است به چیزی که ماهیت بیشتری دارد اشاره کنیم.

به عبارت دیگر، مفهومی از زمان مانند زمان مناسب برای انجام این یا آن کار. من در یک سخنرانی قبلی اشاره کردم که اگر برای یک اسکی‌باز دو یا سه فوت برف ببارد، می‌توانیم از آن به عنوان زمان مناسب برای اسکی یاد کنیم. یا اگر در مورد یک عصر زیبا صحبت می‌کنید، می‌توانید بگویید که این زمان خوبی برای آشپزی، غذا خوردن در بیرون یا چیزی شبیه به آن در پاسیو است.

و بنابراین، زمان در زبان عبری و همچنین در زبان انگلیسی معانی مختلفی دارد. کلمه عبری که در سراسر شعر است. و باز هم، این یک اصطلاح بسیار انعطاف‌پذیر است، مانند کلمه *et*، برای زمان استفاده می‌شود در انگلیسی *time*.

و مسئله در شعر مربوط به زمان این است که کوهلت در واقع به چه معنایی از زمان اشاره می‌کند؟ و همانطور که در آن سخنرانی قبلی بررسی کردیم، برخی از معانی زمان وجود دارد که در آنها خدا ممکن است موضوع باشد. ممکن است این باشد که خدا زمان‌ها را تعیین می‌کند، زمانی برای تولد و زمانی برای مردن در آنجا تا حدودی منطقی است اگر خدا کسی باشد که زمان مرگ فرد را تعیین می‌کند که مطمئناً به نظر می‌رسد از ویژگی‌های تفکر کوهلت در جای دیگری از کتاب باشد. همچنین با مسئله ایجاد چرخه‌های زندگی توسط خدا روبرو هستید.

از این نظر، شعر مربوط به زمان، معمولاً شعر آغازین در مورد چرخه‌های حیات در طبیعت را که در فصل اول می‌یابیم، منعکس می‌کند. همچنین خدا چیزها را بر اساس زمان‌هایشان طراحی می‌کند، بنابراین تناسب زمانی در اینجا به یک مسئله تبدیل می‌شود. به نظر می‌رسد که این موضوع توسط فصل سوم و آیه یازدهم پشتیبانی می‌شود.

او هر چیزی را در زمان خودش زیبا یا مناسب آفریده است و مطمئناً، یک انسان خردمند باید یاد بگیرد که مناسب بودن طراحی خدا از زمان‌ها و هماهنگی خدا از نحوه عملکرد چیزها در این دنیای بهشتی را تشخیص دهد. اما ما همچنین روش‌های مختلفی داریم که زمان را می‌توان با انسان به عنوان فاعل تفسیر کرد. یک انسان خردمند باید بداند که چگونه در زمان‌ها حرکت کند و مطمئناً حکمت را می‌توان تا حد زیادی به عنوان اجرای احکام به منظور توانایی حرکت در عدم قطعیت‌های زندگی توصیف کرد و زمان‌بندی به عنصر اصلی در حرکت در عدم قطعیت‌های زندگی تبدیل می‌شود.

و بنابراین، یک مرد خردمند زمان‌های مناسب را می‌داند. یک مرد خردمند می‌داند چه زمانی برای انجام این یا آن کار مناسب است. در واقع، در یکی از ضرب‌المثل‌های فصل دهم، می‌بینیم که کوهلت در اشاره به زمان مناسب اشاره می‌کند «*et*» مناسب برای غذا خوردن به زمان مناسب، یک

و بنابراین در اینجا ما تناسب زمان بندی را با انسان به عنوان موضوع می بینیم. و سپس همچنین متوجه می شویم که زمان بندی به یک عنصر اصلی تبدیل می شود. به عبارت دیگر، وقتی شما در مورد، مثلاً رشته های خاص صحبت می کنید، من در مورد کمدی فکر می کردم.

کمدی اغلب مسئله ی زمان بندی است. درست است؟ و بنابراین گاهی اوقات مسئله ی یک مرد خردمند است که زمان بندی مناسب را اجرا کند. نه تنها دانستن مناسب بودن زمان انجام کارها، بلکه همچنین توانایی اجرای زمان بندی مناسب در فعالیت خود، چه زمانی صحبت کند و چه زمانی از صحبت کردن خودداری کند یا چه زمانی در آغوش بگیرد و چه زمانی در آغوش نگیرد.

این جور چیزها. و در واقع چیزی که پیدا می کنید این است که با این جفت های دوتایی و ساختار موازی شان شعر را از نظر زمانی فهرست می کنید. متوجه می شوید که به نظر نمی رسد زمان به طور یکسان در سراسر شعر توصیف شده باشد.

به عبارت دیگر، می توان گفت که این شعر درباره زمان های تعیین شده توسط خداوند است. به عبارت دیگر خداوند زمانی را که چیزها باید در آن اتفاق بیفتند یا اتفاق می افتند، تعیین می کند. و این با برخی از این موارد مانند زمان مرگ منطقی است، اما در مورد برخی دیگر مانند زمان گریه و زمان خندیدن، واقعاً بی معنی است.

خدا لزوماً زمان خندیدن یا گریه کردن یک فرد را تعیین نمی کند. بنابراین، در اینجا شما بیشتر حس انسان را به عنوان فاعل، و تناسب آن را دارید. انسان می داند چه زمانی انجام این کار یا آن کار مناسب است.

یا می تواند این باشد که خداوند تناسب زمانی را طراحی کرده است. شاید این معنای پشت گریه و خنده باشد. خداوند زمان های مناسبی را برای گریه و سوگواری و زمان های مناسبی را برای خنده و این نوع فعالیت ها خلق کرده است.

و بنابراین، همانطور که شعر را با زمان می خوانید، پیشنهاد می کنم هر پنج معنایی را که زمان می تواند در آنها درک شود، در نظر داشته باشید. و درست مانند مفهوم هبل و سایر ایده های کتاب جامعه، تقریباً به نظر می رسد که کوهلت به نوعی همه این ایده ها را در کنار هم قرار می دهد. همانطور که یک مرد خردمند در دنیایی سقوط کرده سیر می کند، خرد مستلزم درک طرح خدا برای زمان ها، طرح خدا برای مناسب بودن در زمان ها و تعیین نهایی خدا برای زمان ها است.

حتی وقتی یک انسان خردمند تصمیم می گیرد، نتایج نهایی همیشه به خدا بستگی دارد. و بنابراین، خدا تعیین می کند که چه زمانی اتفاقات خاصی رخ می دهد، حتی اگر انسان مجبور باشد در آینده ای نامشخص حرکت کند و تصمیم بگیرد. همچنین متوجه می شویم که کوهلت مطمئناً می تواند در سراسر شعر بر انسان به عنوان سوژه تأکید کند.

و انسان در ضرورت انسان به عنوان موجودی خردمند، به عنوان کسی که خرد را برای گذر از زمان و درک این چیزها به کار می گیرد. و بنابراین، آنچه در اینجا می یابید، آن انعطاف پذیری ذاتی است که اغلب از طریق شعر به کار گرفته می شود. و من فکر می کنم این یکی از دلایلی است که کوهلت از شعری مانند این استفاده می کند تا بتواند ایده های زیادی را منتقل کند و آن را در ساختاری بسیار مختصر و مفید بگنجاند.

حال به نظر می رسد آیات ۹ تا ۱۴ به لحاظ زمانی به شعر می پردازند. و بنابراین، با آیه ۹ دوباره این سؤال را داریم: کارگر چه چیزی از تمام اعمالش به دست می آورد، یعنی پترونی؟ به نظر می رسد آنچه را که در فصل ۱ یافتیم، در آیه ۳ با سؤال مقدماتی تکرار می کنیم. اکنون تقریباً به نظر می رسد که در اینجا به عنوان یک سؤال بلاغی بیان شده است.

به عبارت دیگر، من همچنان به جستجو ادامه می‌دهم و هنوز چیزی پیدا نکرده‌ام. من بار، اینیون، را دیده‌ام، که در فصل ۱، آیه ۱۰ یا آیه ۱۳ دیدیم. من بار، اینیون، را دیده‌ام که خدا بر دوش انسان‌ها گذاشته است، این حس که چیزی فراتر از آن وجود دارد، و با این حال او قادر به درک زمان‌بندی این چیزها و حتی قادر به درک واقعیت فراتر از قبر نیست.

او هر چیزی را در زمان خودش زیبا یا مناسب آفریده است. بنابراین، در فعالیت خدا از چیزها، در طراحی خدا از چیزها، تناسب در زمان وجود دارد، نظم یا ثبات در زمان‌ها وجود دارد، و با این حال انسان قادر به درک این چیزها نیست. او همچنین ابدیت را در قلب‌های انسان‌ها قرار داده است، اما آنها نمی‌توانند آنچه را که خدا از ابتدا تا انتها انجام داده است، درک کنند.

و بنابراین، این مضمون تحمیل محدودیت توسط خدای حاکم، خدایی که انسان را در چنان جایگاهی نگه می‌دارد که هرگز نمی‌تواند جای پای مناسبی برای خود پیدا کند، و تمام کارهایی را که خدا انجام می‌دهد درک می‌کند. ضمناً، نه تنها حکمت موجود در کتاب جامعه در نهایت قادر به ارائه چیزی پایدار برای انسان نیست، بلکه در نهایت قادر به کشف به شیوه‌ای ملموس و درک و مدیریت الوهیت نیز نیست. می‌دانم که با آیه ۱۲، آنچه در اینجا می‌یابیم، یک ترجیح‌بند دیگر از لذت بردن از زندگی است، و بنابراین در میان این تأملات به موقع، کوهلت سپس به این ترجیح‌بند بعدی می‌پرد، می‌دانم که برای انسان‌ها هیچ چیز بهتر از این نیست که در طول زندگی شاد باشند و کارهای نیک انجام دهند، که هر کس بتواند بخورد و بنوشد و از تمام زحمات خود رضایت پیدا کند.

این هدیه خداست. من می‌دانم که برای همه چیز، می‌دانم که هر کاری که خدا انجام می‌دهد تا ابد پایدار خواهد ماند. باز هم، برخلاف فعالیت انسان، آنچه خدا انجام می‌دهد تا ابد پایدار خواهد ماند.

هیچ چیز نمی‌تواند به آن اضافه شود و هیچ چیز از آن کم نمی‌شود. خدا این کار را می‌کند تا انسان‌ها به او احترام بگذارند. همانطور که در سخنرانی قبلی گفتم، این تنها جایی در کتاب مقدس است که من از آن آگاهم و به نظر می‌رسد پاسخی برای سوال «چرا وجود دارد».

چرا انسان نمی‌تواند در برابر خدا حرفی برای گفتن داشته باشد؟ چرا انسان نمی‌تواند بر الوهیت تسلط یابد؟ چرا خدا اجازه می‌دهد اتفاقاتی در این دنیا رخ دهد که انسان‌ها را در وضعیت نامطمئن نگه می‌دارد؟ وقتی انسان چیزی را کشف می‌کند که فکر می‌کرد ممکن است آن را کشف کرده باشد، اما سپس آن را بررسی می‌کند یا استثنایی در آن مشاهده می‌کند، مانند اینکه نیکوکاران به آنچه که شیران سزاوار آن هستند می‌رسند، چرا این اتفاقات رخ می‌دهد؟ خب، در نهایت، به معنای بسیار گسترده، خدا این کار را می‌کند تا انسان از او بترسد. باز هم، دوست دارم این را به فصل ۱۱ پیدایش در وضعیت برج بابل ربط دهم. آنچه بشر در ساختن برج بابل به دنبال انجام آن بود، دستیابی به الوهیت، دستیابی به نوعی درک برای درک الوهیت، و داشتن یک حرف در برابر خدا بود.

آنچه در کتاب جامعه می‌یابیم این است که خداوند محدودیتی را بر بشر تحمیل می‌کند تا انسان هرگز نتواند بر او برتری یابد و از خدا بترسد یا به او احترام بگذارد. حتی یک مرد خردمند نیز متوجه خواهد شد که در نهایت با به کارگیری خرد خود، هرگز نمی‌تواند هیچ تضمینی داشته باشد. و ما این را در امثال که در ادامه می‌آیند، می‌بینیم.

هر آنچه که هست، قبلاً بوده است و آنچه که خواهد بود، قبلاً انجام شده است و خداوند گذشته را به حساب خواهد آورد. حال، این ممکن است منعکس‌کننده نوعی حس پاسخگویی در مورد اعمالی باشد که این را ترجمه کرده است، به NIV فرد انجام داده است، اما متن عبری در اینجا نسبتاً مبهم است. روشی که

همان اندازه دلالت دارد که خداوند قرار است فعالیت‌های گذشته را به حساب آورد، به نوعی زمینه را برای نوعی داوری که در آیه ۱۷ آمده است، فراهم می‌کند.

و چیز دیگری زیر آفتاب دیدم. به جای داوری، شرارت بود. به جای عدالت، شرارت بود.

و بنابراین کوهلت مشاهده می‌کند که اتفاقات خاصی رخ می‌دهد که به نظر می‌رسد حتی در یک زندگی، در جهانی که خداوند زمان‌بندی مناسبی برای اتفاقات در نظر گرفته است، هیچ معنایی ندارند. به نظر می‌رسد مکان مناسبی برای خداوند وجود ندارد تا در زمان مناسب خود قضاوت کند. و بنابراین، من در قلبم فکر کردم، و کوهلت قرار است در مورد احتمال نوعی قضاوت پس از مرگ در اینجا تأمل کند.

خداوند هم نیکوکاران و هم بدکاران را به داوری خواهد آورد، زیرا برای هر فعالیتی زمانی و برای هر عملی زمانی خواهد بود. و زبان اینجا بسیار شبیه به چیزی است که در فصل ۳ از آیه ۱ می‌یابیم، به نظر من ظاهراً کل این بخش را در یک راستا قرار می‌دهد. جالب است که در فصل ۳ و آیه ۱۷، این انتظار نوعی داوری به نظر می‌رسد که به خوبی با نتیجه‌گیری کل کتاب در فصل ۱۲ در آیات ۱۳ و ۱۴ هماهنگ است.

در واقع، زبان آنجا تقریباً یکسان است. من همچنین فکر کردم که در مورد انسان‌ها، خدا آنها را آزمایش می‌کند تا ببیند که مانند حیوانات هستند. سرنوشت انسان مانند سرنوشت حیوانات است.

سرنوشت یکسانی در انتظار هر دوی آنهاست، یکی بمیرد، دیگری نیز می‌میرد. همه یک نفس دارند. انسان هیچ برتری بر حیوان ندارد.

حال، کوهلت در اینجا در مورد نیستی‌گرایی به نوعی از معنای الهیاتی صحبت نمی‌کند. او در حال نوشتن یک کتاب درسی الهیات سیستماتیک نیست. او صرفاً از منظری کاملاً علمی مشاهده می‌کند که انسان هیچ مزیتی بر حیوان ندارد.

به همان معنایی که در فصل ۲ انجام داد، جایی که می‌گوید مرد خردمند، درست مانند احمق، هر دو باید بمیرند. خرد هیچ مزیتی بر حماقت از نظر اجتناب‌ناپذیری مرگ ندارد. انسان هیچ مزیتی بر حیوان از نظر اجتناب‌ناپذیری مرگ در فصل ۳ ندارد. همه به یک جا می‌روند.

همه از خاک آمده‌اند و همه به خاک باز می‌گردند. زیرا چه کسی می‌داند که آیا روح انسان به بالا می‌رود و آیا روح حیوان به زمین فرو می‌رود. اکنون در کتاب جامعه، فصل ۱۲ و آیه ۷، پس از تأمل در مورد روند پیری، به نظر می‌رسد که کوهلت تشخیص می‌دهد که بشر به سوی خالق خود باز خواهد گشت، اما در این مرحله، او صرفاً در حال مشاهده وضعیتی از خاک به خاک است.

او دارد مشاهده می‌کند که انسان درست مانند حیوان به گور عمومی می‌رود. بنابراین، من دیدم که برای یک انسان چیزی بهتر از غذا خوردن یا برای یک انسان چیزی بهتر از لذت بردن از کارش نیست، زیرا این سرنوشت اوست. یا همانطور که در سخنرانی قبلی گفتم، سهم اوست.

است. و حالا ما در حال خواندن هستیم و تعدادی از ترجیح‌بندهای «از زندگی لذت heleq این کلمه عبری ببرید» را در این مرحله دیده‌ایم. من یک سخنرانی کامل را صرف بررسی مضمون «از زندگی لذت ببرید» و ترجیح‌بندهای «از زندگی لذت ببرید» و ماهیت رو به افزایش آنها کردم و به برخی از اصطلاحات کلیدی که در این ترجیح‌بندهای «از زندگی لذت ببرید» به کار رفته‌اند، نگاهی انداختیم.

ما به کارکرد این جملات تأکیدی «از زندگی لذت ببرید» نگاهی انداختیم. در اینجا فقط می‌خواهم به شما یادآوری کنم که به نظر می‌رسد جملات تأکیدی «از زندگی لذت ببرید» در چارچوب تفکرات و مشاهدات کوهلت در مورد سنگینی زندگی قرار می‌گیرند. اینطور نیست که او تا انتهای کتاب منتظر بماند و بگوید من، تمام این زشتی‌ها و تمام این مشکلاتی را که بشر و خرد در نهایت قادر به درک و غلبه بر آنها نبوده‌اند دیده‌ام و بنابراین، من فقط می‌خواهم اعتراف کنم که شما هم می‌توانید کمی استراحت کنید و از زندگی لذت ببرید.

او اساساً اینجا می‌گوید که در بحبوحه همه اینها، خداوند با این وجود، الطاف و بخشش‌های خود را فراهم می‌کند، که به موجب آن انسان می‌تواند شادی، سیمخا، را در زندگی بیابد. و این ایده نوعی لذت لذت‌گرایانه نیست، بلکه نوعی شادی خدادادی است که انسان می‌تواند از لذت‌های بسیار ساده زندگی که خداوند به او عطا می‌کند، استنباط کند. این موضوع تا حد زیادی به دیدگاه بستگی دارد.

آیا انسان برای جمع‌آوری گنجینه‌هایی که نمی‌تواند با خود ببرد، تلاش و زحمت می‌کشد یا اینکه از جانب خدا مواهب زندگی را دریافت می‌کند و از آن مواهب در زمان حال بهره می‌برد؟ این یک سوال مربوط به خرد است و این سوالی است که کوهلت پیشنهاد می‌دهد که یک مرد خردمند آن را در آغوش می‌گیرد و کاوش می‌کند. و بنابراین، او در می‌یابد که حتی با توجه به اجتناب‌ناپذیری مرگ، هیچ چیز بهتر از لذت بردن از کارش برای انسان نیست زیرا این سهم اوست، این موهبت اوست. زیرا چه کسی می‌تواند او را به دیدن آنچه پس از او اتفاق خواهد افتاد، وادار کند؟ باز هم، این ایده این است که انسان نمی‌تواند چیزی فراتر از قبر را ببیند.

حالا در فصل چهارم، با این ایده از مشاهدات کوهلت و برخی از تأملات او بر اساس آن مشاهدات ادامه می‌دهیم. و این مشاهدات دوباره از دیدگاهی زیر نور خورشید در مورد زندگی در یک دنیای سقوط کرده و برخی از چیزهایی که نمایانگر عناصر یا جنبه‌های زندگی در یک دنیای سقوط کرده هستند، صورت می‌گیرد و مطمئناً در یک دنیای سقوط کرده، همه ما با رنج آشنا هستیم. رنج چیزی است که یک تجربه رایج است

اگر تا به حال رنج نکشیده‌اید، احتمالاً خیلی جوان هستید. در زندگی‌تان تجربه‌ای از رنج خواهید داشت. و همه ما کسانی را می‌شناسیم که احتمالاً رنج‌های بسیار بزرگ‌تری از ما کشیده‌اند.

و ما به زندگی در چنین بستری نگاه می‌کنیم و بدیهی است که این چیزی نیست که ما را تشویق کند، بلکه دلسرد می‌کند. و بنابراین، آن صدای بازتاب را در کلمات کوهلت که از فصل چهارم آغاز می‌شود، می‌یابیم. دوباره، من نگاه کردم و تمام ظلم و ستمی را که زیر آفتاب در حال رخ دادن بود، دیدم.

و بنابراین کوهلت در جهانی زندگی می‌کرد که بی‌عدالتی در آن رایج بود. ما امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که بی‌عدالتی در آن رایج است. من دوستی دارم که زندگی در یک کشور خاص را به عنوان نوعی از زندگی توصیف می‌کرد که در آن مردم فقط مجبور بودند رشوه بدهند زیرا این تنها راهی بود که می‌توانستید در زندگی خود گذران کنید.

و بنابراین، جهانی بود که از فرهنگ فساد اشباع شده بود. و ما موقعیت‌هایی مانند آن را در هر زمینه‌ای که امروز در آن زندگی می‌کنیم، می‌شناسیم. و ما موقعیت‌هایی از رنج‌های عظیم را می‌شناسیم.

امروز که من صحبت می‌کنم، بحران پناهندگان در سراسر جهان در حال وقوع است. افرادی که آواره شده‌اند. ما می‌دانیم که اینها افرادی هستند که ظاهراً فاقد هرگونه تسلی‌دهنده‌ای هستند.

و بنابراین کهلت این چیزها را مشاهده می کند. او می گوید من اشک های مظلومان را دیدم. اینکه آنها هیچ تسلی دهنده ای ندارند.

قدرت در کنار ستمگرانشان بود. این نوع زبانی است که در میان پیامبران رایج است، زیرا آنها ناتوان و قدرتمند را می دیدند و اینکه چگونه ناتوان صدایی ندارد. و آنها هیچ تسلی دهنده ای ندارند.

و من اعلام کردم که مردگانی که قبلاً مرده اند، از زندگانی که هنوز زنده اند، شادترند. باز هم، کوهلت لزوماً در اینجا یک اظهار نظر الهیاتی علیه تقدس زندگی نمی کند. او صرفاً می گوید که رنج کشیدن راهی برای زندگی نیست.

حالا دوباره، کوهلت به فصل اول دوم قرن تیان که در مورد خدای همه تسلی ها صحبت می کند، نگاه نمی کند. ما می دانیم که در اینجا با دو زمینه متفاوت سر و کار داریم. کوهلت از دیدگاه زیر آفتاب صرفاً می گوید که این روش زندگی نیست.

و او واقعاً از این موضوع بسیار آزرده خاطر خواهد شد. او می گوید اینجا جهنم است. این درست نیست.

اما از هر دو بهتر، کسی است که هنوز به دنیا نیامده و شرارتی را که زیر آفتاب انجام می شود ندیده است. شاید اغراق آمیز باشد، اما کوهلت صرفاً می گوید اگر زندگی، زندگی ای است که فقط برای رنج کشیدن زیسته می شود، پس بهتر است اصلاً زندگی نکنیم. هرگز به دنیا نیامده باشیم.

و دیدم که تمام زحمات و دستاوردها از حسادت انسان به همسایه اش سرچشمه می گیرد. و بنابراین، مسئله فقط جمع آوری چیزهای بزرگ نیست، بلکه انگیزه ی پشت آن تلاش، پشت آن زحمت، چه حرص و طمع باشد، چه حسادت، کوهلت همه ی اینها را نیز حماقت و دیوانگی خواهد نامید. حسادت انسان به همسایه اش، این نیز حماقت و دنبال باد دودیدن است.

احمق دست روی دست می گذارد و خود را نابود می کند. یک مشت با آرامش بهتر از دو مشت با رنج و دنبال باد دودیدن است. حال، کوهلت، مرد خردمند، کاملاً مستعد است که در اینجا به ضرب المثل های حکیمانه بپردازد.

و کوهلت تشخیص می دهد که اگرچه هیچ سود پایداری در جمع آوری چیزهای بزرگ و گنج ها وجود ندارد، همانطور که حتی خودش هم تجربه کرده است، و همانطور که می خواهیم اینجا بگوییم، به دنبال همسایه ی جونز، آن نوع حسادت به همسایه که برخی افراد را به دنبال گنج و ثروت سوق می دهد، به آنجا رفته است. کوهلت می گوید این حماقت است، اما بیایید از کار دست نکشیم. به عبارت دیگر، یک مرد باید کار کند تا بتواند غذا بخورد. و بسیار مطابق با حکمت کتاب امثال، متوجه می شویم که تنبل، مرد تنبل، هرگز در زندگی چیزی به دست نمی آورد.

و بنابراین، کوهلت می گوید، کسی که دست روی دست می گذارد و می داند که همه این کارها در نهایت بی فایده هستند، احمق است. با این وجود، احمق کسی است که دست روی دست می گذارد و هیچ کاری نمی کند و با این تنبلی خود را نابود می کند. اما یک مرد خردمند، در جستجوی چیزها، چیزهایی را که نمی تواند با خود ببرد، دنبال نمی کند.

و بنابراین یک مشت با آرامش و رضایت بهتر از دو مشت با رنج و دنبال باد دودیدن است. سخنی حکیمانه. باز هم، چیزی بی معنی یا پوچ زیر آفتاب دیدم.

مردی کاملاً تنها بود، نه پسری داشت و نه برادری، رنج و زحمتش پایانی نداشت. با این حال، چشمانش از تمام ثروتش سیر نمی‌شد. و بنابراین، فقط حسادت نیست که باعث ثروت‌اندوزی می‌شود، که در نهایت فقط رنج و حماقت است، بلکه طمع نیز هست، کسی که هرگز از داشته‌هایش راضی نیست.

او پرسید، برای چه کسی زحمت می‌کشم و چرا خود را از لذت محروم می‌کنم؟ در نهایت، یک مرد خردمند تشخیص می‌دهد که حرص و طمع تنها برای جمع‌آوری ثروت، حماقت است. این نیز یک تجارت کثیف و نکبت‌بار است. دو نفر بهتر از یک نفر هستند زیرا بازده خوبی برای کار خود دارند.

اگر کسی زمین بخورد، دوستش می‌تواند به او کمک کند تا برخیزد. اما حیف از کسی که زمین می‌خورد و کسی را ندارد که به او کمک کند تا برخیزد. حالا، کوهلت قرار است به این ایده از چیزهایی که بهتر از... هستند بپردازد و کشف کند که برای یک مرد در این دنیا بهتر است که در کار خود همراهی پیدا کند زیرا از طریق آن قادر است در این زندگی مزیت بیشتری کسب کند.

و بنابراین، دوباره، این فقط کلمات حکیمانه‌ای به معنای ضرب‌المثل است. اگر کسی زمین بخورد، دوستش می‌تواند به او کمک کند تا برخیزد. اما حیف از کسی که زمین می‌خورد و کسی را ندارد که به او کمک کند تا برخیزد.

همچنین، اگر دو نفر کنار هم دراز بکشند، گرم می‌مانند. اما چطور می‌توان به تنهایی گرم ماند؟ این لزوماً به این معنی نیست که مجرد بودن حماقت است و ازدواج عاقلانه است یا چیزی شبیه به آن. او فقط به سادگی می‌گوید که زندگی در این دنیای بهشتی قرار است مشترک باشد و زندگی در این دنیای بهشتی به صورت مشترک، زندگی‌ای است که سودمندتر است.

اگرچه ممکن است یک نفر مغلوب شود، دو نفر می‌توانند از خود دفاع کنند. ریسمانی که از سه رشته تشکیل شده باشد به سرعت پاره نمی‌شود. به عبارت دیگر، حکمت اینجا صرفاً بیان می‌کند که در دنیایی که بهشت سقوط کرده است، قدرت در تعداد است.

با شروع فصل ۴ در آیه ۱۳، کوهلت نوعی داستان عبرت‌آموز را آغاز می‌کند. باز هم، با این مضمون بهتر از بهتر ادامه می‌دهد: یک جوان فقیر اما خردمند بهتر از یک پادشاه پیر اما نادان است که دیگر نمی‌داند چگونه هشدار را بپذیرد.

شاید آن جوان از زندان به پادشاهی رسیده باشد، یا شاید در فقر و تنگدستی در قلمرو پادشاهی‌اش به دنیا آمده باشد. من دیدم که همه کسانی که زیر آفتاب زندگی می‌کردند و راه می‌رفتند، از آن جوان، جانشین پادشاه، پیروی می‌کردند. برای همه کسانی که پیش از او بودند، پایانی وجود نداشت، اما کسانی که بعداً آمدند، از جانشین او راضی نبودند.

این هم هبل است، دنبال باد دوییدن، درست است؟ رواخ. به عبارت دیگر، محبوبیت در نهایت زودگذر بود و حتی در حالی که یک نفر به میدان می‌آمد و در صفوف قدرت بالا می‌رفت، در نهایت هیچ نوع امنیت پایداری برای این امر وجود نداشت. کوهلت نیز معتقد است که این همان هبل است.

و بنابراین، با اندوختن گنج‌ها و ثروت، اندوختن خرد و حتی اندوختن قدرت، در نهایت هیچ‌کدام از این چیزها هیچ نوع ثباتی را فراهم نمی‌کنند و هیچ‌کدام از این چیزها را نمی‌توان فراتر از قبر برد. در فصل ۵ کوهلت در مورد احترام به خدای الهی به تفکر می‌پردازد. وقتی به خانه خدا می‌روید، مراقب قدم‌هایتان باشید.

نزدیک برو و گوش کن، نه اینکه قربانی احمق‌هایی را که نمی‌دانند کار بدی می‌کنند، تقدیم کنی. به عبارت دیگر، یک مرد خردمند جایگاه خود را در پیشگاه الهی تشخیص داد. یک مرد خردمند، جایگاه مناسبی دارد.

در واقع، ما در سخنرانی قبلی خود در مورد ترس از خدا، به این موضوع پرداختیم، که یک امر خرد به عنوان شناخت خدا، یک جهت‌گیری، یک جهت‌گیری صحیح نسبت به خدا توصیف می‌شود. در اینجا می‌بینیم که کوهلت با جزئیات بیشتری این جهت‌گیری صحیح و احترام به خدا را شرح می‌دهد. با دهان خود عجله نکنید.

در دلت عجله نکن که در حضور خدا چیزی بگویی. خدا در آسمان است و تو بر زمین، پس آن شکاف بزرگ بین این دو همان چیزی است که کوهلت در الهیات خود در مورد خدا و انسان به آن می‌اندیشد. پس بگذار سخنانند اندک باشد، همانطور که یک مرد خردمند می‌گوید.

اگر خدا را بشناسید، در حضور او محتاط خواهید بود. همانطور که رویا در هنگام نگرانی‌های فراوان می‌آید سخن گفتن یک احمق نیز در هنگام کلمات فراوان است. و چنان با کتاب امثال مطابقت دارد که می‌بینیم جامعه، کهولت، حماقت ناشی از شتابزدگی در زبان را توصیف می‌کند، به خصوص هنگامی که در حضور خدا ایستاده‌اید.

وقتی با خدا نذری می‌کنی، در وفای به آن تأخیر مکن. به عبارت دیگر، با خدا عجله نباش و با خدا سبکسر نباش. او از احمق‌ها خوشش نمی‌آید.

. به نذرت وفا کن. نذر نکردن بهتر از نذر کردن و وفا نکردن است. باز هم، از حرف زدن بهتر است.

نگذارید دهانتان شما را به گناه بکشاند. می‌دانید، همانطور که کتاب امثال می‌گوید، در دهان ما، در کلام ما ظرفیت زیادی برای آسیب رساندن و ایجاد دردسر بزرگ و کشاندن شخص به گناه وجود دارد. و به پیام‌آور معبد اعتراض نکنید، نذر من یک اشتباه بود.

چرا خدا باید از گفته‌های شما خشمگین شود و کار دست‌هایتان را نابود کند؟ رؤیای زیادی و سخنان زیاد، حماقت است. باز هم، مطابق با آموزه‌های امثال، عجله بودن و پرحرفی اغلب به حماقت منجر می‌شود. کوهلت می‌گفت کلمات، حماقت هستند.

آنها در نهایت بیهوده و زودگذر هستند. بنابراین، از خدا بترسید. اگر در منطقه‌ای فقیر و ستم‌دیده را دیدید، در فصل چهارم کمی از تفکرات کوهلت در مورد بی‌عدالتی را دیدیم.

در اینجا می‌بینیم که در یک طرح سیاسی، کوهلت نیز ظلم و ستم را مشاهده می‌کند. اگر در منطقه‌ای شاهد ظلم به فقرا و سلب عدالت و حقوق آنها هستید، از چنین چیزهایی تعجب نکنید. به عبارت دیگر، فساد چیزی است که در یک دنیای مرفه و در یک دنیای سقوط کرده بسیار رایج است.

زیرا یک مقام زیر نظر مقام بالاتر است و مافوق هر دو، مقام‌های بالاتر از آن دو قرار دارند. حاصل زمین را همه می‌برند. خود پادشاه از مزارع سود می‌برد.

حال، متن عبری در آیه نهم کمی مبهم است. برخی ترجمه‌ها در واقع می‌گویند که پادشاه کسی است که امور را متعادل می‌کند. به عبارت دیگر، تأیید نقش پادشاه و نقش دولت در سرکوب فساد.

تا آنجا پیش می‌روند که می‌گویند حتی خود پادشاه نیز ممکن است در چنین NIV ترجمه‌های دیگر مانند فرهنگ فسادی مقصر باشد. عبری به شما اجازه می‌دهد که هر دو راه را در پیش بگیرید. به نظر می‌رسد که برای کوهلت به عنوان یک پادشاه، همانطور که خودش توصیف می‌کند، کمی عجیب است که نسبت به فعالیت پادشاهی بی‌اعتنا باشد، بنابراین این نکته‌ای است که باید در نظر گرفته شود.

با این وجود، این فرهنگ فساد که در جهان عبری مشهود است، قطعاً در آیات هشت و نه کاملاً واضح به نظر می‌رسد. آیه ده: هر که پول را دوست دارد، هرگز به اندازه کافی پول نخواهد داشت.

منظور این است که این توصیف، افراد بسیار ثروتمند را در اکثر فرهنگ‌ها توصیف می‌کند، کسانی که همیشه به دنبال ثروت بیشتر و بیشتر هستند. هر کسی که عاشق ثروت است، هرگز از درآمد خود راضی نیست. کمی طعنه‌آمیز است.

بیشتر مردم دنیا فکر می‌کنند که اگر فقط کمی بیشتر داشتم، راضی می‌شدم. کوهلت، مرد خردمند، حماقت این طرز فکر را تشخیص می‌دهد که همیشه چیزی بیشتر وجود خواهد داشت که انسان فانی به دنبال دستیابی به آن است. این نیز شر است زیرا با دستیابی به آن چیزها، هیچ چیز فراتر از قبر دوام نمی‌آورد.

با افزایش کالاها، مصرف‌کنندگان آنها نیز افزایش می‌یابند. این تا حدودی طعنه‌آمیز است که اکثر ما با افزایش سن و شاید کمی ثروتمندتر شدن یا کمی از نظر مالی پایدارتر شدن، تجربه کرده‌ایم. متوجه می‌شویم که افزایش ثروت ما با افزایش صورتحساب‌ها و هزینه‌ها نیز همراه است، و بنابراین به نظر می‌رسد که هرگز کافی نیست، و این فقط به دنبال چیزی رفتن است که بشر هرگز نمی‌تواند به طور کامل به آن دست یابد و رضایت خود را به دست آورد.

و چه فایده‌ای برای صاحبش دارند جز اینکه از آنها لذت ببرد؟ در یکی از سخنرانی‌های قبلی، داشتم در مورد آقایی که زمانی می‌شناختم صحبت می‌کردم که در سال‌های آخر عمرش، حتی وقتی می‌دید مرگش به زودی از راه می‌رسد، فقط با نگاه کردن به صورتحساب‌های بانکی‌اش لذت زیادی می‌برد. و همه اینها بی‌فایده بود. او نمی‌توانست هیچ یک از آن پول‌های بانکی را با خود به جایی فراتر از قبر ببرد.

خواب کارگر شیرین است، چه کم بخورد و چه زیاد، اما فراوانی مرد ثروتمند اجازه خوابیدن به او نمی‌دهد. باز هم، طنز بزرگی است که کارگری که کم دارد می‌تواند شب‌ها در آرامش استراحت کند، در حالی که مرد ثروتمند که با اضطراب برای بیشتر و بیشتر تلاش می‌کند، در حبابی از اضطراب است و حتی نمی‌تواند در خواب هم آرامش پیدا کند. آیه ۱۳.

من شری سهمگین، باز هم یک قضاوت منفی، را زیر آفتاب دیده‌ام، ثروتی که به ضرر صاحبش احتکار شده است. بنابراین، مسئله فقط این نیست که ثروتی بی‌دلیل انباشته شود، بلکه حالا شما با طنز ماجرا روبرو هستید، وضعیت طنزآمیز ثروتی که فقط برای آسیب رساندن به صاحبش انباشته می‌شود، یا ثروتی که به دلیل بدشانسی از دست می‌رود. و احتمالاً همه ما کسانی را می‌شناسیم که چیزهایی را به دلیل چیزی که بخشی از خودشان نبوده یا به دلیل مسئولیت یا کار خودشان نبوده، از دست داده‌اند.

گاهی اوقات در یک جامعه فاسد، مردم مورد کلاهبرداری قرار می‌گیرند. مردم در یک دنیای مرفه چیزهای خود را از دست می‌دهند و کوهلت از این موضوع آزرده خاطر است. او این را یک بدبختی بزرگ می‌نامد.

طوری که وقتی پسرش، طوری که وقتی پسری داشته باشد، چیزی برایش باقی نمی‌ماند. پیش از این، کوهلت از این واقعیت که شخصی می‌تواند با ثروت زیادی بمیرد و آن را برای کسی که پس از او می‌آید به جا بگذارد

و آن را هدر دهد، آزرده خاطر بود. حالا کسی را داریم که ثروت فراوانش به دلیل بدشانسی از دست رفته است، و حالا حتی نمی‌تواند ارثی به کسی که پس از او می‌آید، بدهد.

اساساً، نکته اینجاست که در یک دنیای بزرگ، انسان بدون هیچ چیز به این دنیا می‌آید و به نوعی، در نهایت، بدون هیچ چیز از این دنیا می‌رود. انسان برهنه از رحم مادرش می‌آید و همانطور که می‌آید همانطور هم می‌رود. او از زحماتش چیزی نمی‌برد که بتواند در دستانش حمل کند.

به این معنا، ثروت و گنج، ثروت است. این نیز شر بزرگی است. انسان همانطور که می‌آید، همانطور هم می‌رود.

از اینکه برای باد زحمت می‌کشد چه سودی می‌برد؟ کار کردن برای چیزی که نمی‌توانی با خود ببری، حماقت بزرگی است. او تمام روزهایش را در تاریکی با ناامیدی، رنج و خشم فراوان می‌گذراند. همانطور که زندگی در فلاکت به دلیل فقر یا نوعی رنج وحشتناک، حتی وقتی کسی در این دنیا موفق می‌شود، چیز وحشتناکی است، اگر در طول فرآیند موفقیت در این دنیا چیزی جز ناامیدی، رنج و خشم نیابد، کوهلت می‌گوید این راه زندگی نیست.

این راه هیچ مرد یا زن خردمندی برای زندگی در این دنیا نیست، به خصوص با توجه به این واقعیت که خداوند فرصت‌هایی برای لذت بردن فراهم کرده است. و بنابراین، او بار دیگر بر لذت بردن از زندگی تأکید می‌کند. سپس متوجه می‌شوم که برای یک مرد خوب و شایسته است که بخورد و بنوشد و از کار طاقت‌فرسای خود در زیر آفتاب رضایت پیدا کند، به جای اینکه دچار ناراحتی و ناامیدی شود، از هدایای ساده‌ای که خداوند به شما می‌دهد رضایت پیدا کند.

زیرا این سرنوشت، سهم او و نصیب اوست. انسان خردمند فرصت‌هایی را که خداوند برای یافتن لذت فراهم می‌کند، مشاهده و تشخیص می‌دهد. علاوه بر این، وقتی خداوند به هر انسانی ثروت و دارایی می‌دهد، باز هم، ثروت به خودی خود لزوماً چیز بدی نیست، به نظر کوهلت، و او را قادر می‌سازد تا از آنها لذت ببرد. اگر بتوانید از چیزهایی که خداوند به شما عطا کرده است لذت ببرید، سهم او، سهم او را بپذیرید و در کار او شاد باشید، این هدیه‌ای از جانب خداوند است.

این موضوع به دیدگاه بستگی دارد. او به ندرت به روزهای زندگی‌اش فکر می‌کند، زیرا خدا او را با شادی قلب مشغول نگه می‌دارد، نه با ناراحتی و ناامیدی، با لذت و شادی قلب. اما کوهلت به راه خود ادامه می‌دهد.

من شر دیگری دیده‌ام، در فهرست طولانی شرارت‌ها یا داوری‌های دردناکی که کوهلت در این دنیای سقوط کرده مشاهده می‌کند، من شر دیگری را زیر آفتاب دیده‌ام، و این بار سنگینی بر دوش انسان است. باز هم اینیون، این بار سنگین. خدا به انسان ثروت، دارایی و افتخار می‌دهد، به طوری که او هیچ کمبودی در خواسته‌های قلبی‌اش ندارد، اما خدا او را قادر به لذت بردن از آنها نمی‌کند.

حالا این کمی جالب است، اینطور نیست؟ اینکه شما در موقعیتی قرار دارید که کوهلت مردی را مشاهده می‌کند که به دلیل اعمال خودش، قادر به لذت بردن از ثروت و گنجینه‌هایی که در طول زندگی‌اش جمع‌آوری می‌کند، نیست، اما اکنون در موقعیتی قرار دارید که به نظر می‌رسد خدا مانع از لذت بردن یک مرد از ثروت و چیزهایی می‌شود که در این زندگی به دست آورده است، و در عوض یک غریبه از آنها لذت می‌برد. این هول، یک شر بزرگ است. بار دیگر، کوهلت از این واقعیت رنج می‌برد که حتی با به کارگیری خرد، دانستن آنچه مناسب و خوب است، و دانستن اینکه چگونه به بهترین شکل ممکن می‌توان از هدایای خدا که از جانب خدا به یک انسان اختصاص داده شده است، دریافت، متوجه می‌شود که گاهی اوقات خدا می‌دهد و سپس پس می‌گیرد.

خیلی شبیه به روشی است که ایوب در اوایل کتاب ایوب توضیح داده است. شما متوجه می‌شوید که این هم، کوهلت نمی‌تواند بفهمد. چرا خدا به یک مرد چیزی می‌دهد و بعد آن را از او می‌گیرد؟ شما به موقعیت‌های غم‌انگیز فکر می‌کنید، مثلاً جایی که در یک دنیای بزرگ، مردی می‌تواند به دنبال همسر باشد و خدا در نهایت به او همسری می‌دهد و او آن همسر را می‌گیرد، یا شاید زوجی به دنبال فرزند باشند و خدا به آنها فرزندی می‌دهد و شما از خود می‌پرسید که چه منطقی دارد که خدا آن فرزند را به آنها بدهد، و بعد ببینید که آن فرزند به طرز غم‌انگیزی در یک تصادف یا چیزی شبیه به آن گم شده است.

اینها چیزهایی هستند که کوهلت در این دنیا مشاهده می‌کند، چیزهایی که به عنوان یک مرد خردمند نمی‌تواند آنها را درک کند. یک مرد ممکن است صد فرزند داشته باشد و سال‌های زیادی زندگی کند، اما مهم نیست چقدر عمر کند، اگر نتواند از رفاه خود لذت ببرد و مراسم تدفین مناسبی نداشته باشد، من می‌گویم که یک کودک مرده به دنیا آمده از او بهتر است. کوهلت تماماً در مورد به کارگیری خرد برای یافتن امکانات در زندگی است، و اگر زنی نتواند از چیزهایی که خدا به او داده لذت ببرد، پس کوهلت اصلاً در مورد آنها نیست.

بی‌معنی می‌آید، در تاریکی می‌رود، و در تاریکی، نامش پوشیده است. اگرچه هرگز خورشید را ندیده یا چیزی نمی‌دانسته، اما آرامش بیشتری نسبت به آن مرد دارد، که به نوعی منعکس کننده‌ی بخشی از زبانی است که در فصل ۴، آیات ۲ و ۳ دیدیم. حتی اگر او دو بار هزار سال زندگی کند اما از رفاه خود لذت نبرد، همه به یک جا نمی‌روند، که دوباره آن مضمون اجتناب‌ناپذیری مرگ را تقویت می‌کند. تمام تلاش‌های انسان برای دهانش است، اما اشتهايش هرگز سیر نمی‌شود.

دوباره به فصل ۵ و آیه ۱۰ فکر می‌کنم، جایی که انسان هرگز از... سیر نمی‌شود. چه مزیتی یک مرد خردمند بر یک احمق دارد؟ با تأمل در فصل ۲ و آیات ۱۴ و ۱۵، جایی که به دلیل اجتناب‌ناپذیری مرگ، هیچ مزیتی برای یک مرد خردمند بر یک احمق وجود نداشت. یک مرد فقیر با دانستن نحوه رفتار با دیگران چه چیزی به دست می‌آورد؟ به عبارت دیگر، به نظر نمی‌رسد هیچ مزیتی وجود داشته باشد.

آنچه چشم می‌بیند، یعنی فناعت، بهتر از سیر و سلوک اشتهاست، این نیز خودخواهی و دنبال باد دودیدن است. باز هم، به یک معنا، حتی وقتی انسان یاد می‌گیرد که زندگی را عاقلانه هدایت کند، در نهایت همه ما هنوز به یک جا می‌رویم. هر آنچه وجود دارد، از قبل نامگذاری شده است.

با نگاهی به فصل اول، هیچ چیز جدیدی زیر آفتاب وجود ندارد. ماهیت انسان شناخته شده است. هیچ انسانی نمی‌تواند با کسی که از او قوی‌تر است، مقابله کند. به یاد داشته باشید که در فصل اول و آیه ۱۵، انسان نمی‌تواند چیزی را که از قبل کج شده است، صاف کند.

من فکر می‌کنم در راستای تفکر کوهلت، اینجا خداست. وقتی خدا دیکته می‌کند و وقتی خدا طرح می‌ریزد، در نهایت انسان قادر نیست آنچه خدا طرح کرده را بگیرد و آن را به گونه‌ای تغییر دهد که بر الوهیت، قدرت داشته باشد. هرچه کلمات بیشتر، معنا کمتر، و این چه سودی برای کسی دارد، با نگاهی به فصل ۵، جایی که احمق به عنوان کسی توصیف می‌شود که کلمات زیادی دارد.

زیرا چه کسی می‌داند چه چیزی در زندگی برای یک مرد خوب است. اگر کوهلت نتوانسته است بیرون را پیدا، نام دارد. او در حال کاوش و بررسی این چیزها است (TOV) کند، در نهایت به دنبال چیزی است که توو همانطور که از طریق تفکرات مختلف او، به ویژه در فصل‌های ۴، ۵ و ۶ دیده‌ایم.

در طول روزهای اندک و کوتاه ، او مانند سایه‌ای عبور می‌کند و به ماهیت گذرای زندگی در این هستی فانی و گذرا اشاره می‌کند. چه کسی می‌تواند به او بگوید که پس از رفتن او چه اتفاقی زیر آفتاب خواهد افتاد؟ به عبارت دیگر، کوهلت دوباره خود را تکرار می‌کند. انسان چیزی در مورد آنچه در آینده اتفاق می‌افتد، به خصوص آینده‌ای فراتر از وجود خود، نمی‌داند.